



نقیب نقوی

کتابخانه، مرکزی دانشگاه مشهد

گویند چون اردشیر در بیابان شهر «نه» ساخت  
آنرا «نه اردشیر» نام نهاد .....  
(تاریخ گزیده)

## نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان

در جنوبی‌ترین بخش خراسان در کنار کویر لوت و در مسیر بادهای  
۱۲۰ روزه سیستان شهرک نهبندان با تاریخی کهن یک‌ه و تنها سر بردمان  
کویر نهاده است.

### موقعیت جغرافیایی:

«نیه» به کسر اول قریه‌ای است میان هرات و کرمان و به قولی شهری  
کوچک میان سیستان و آسفزار<sup>۱</sup>، با طول جغرافیایی ۶۰ درجه و ۳ دقیقه و  
عرض جغرافیایی ۳۱ درجه و ۳۳ دقیقه<sup>۲</sup>، که ۱۱۹۶ متر از سطح دریای آزاد  
ارتفاع دارد<sup>۳</sup>.

به فاصله کمی در باختر دریاچه زره<sup>۴</sup> در مرز قهستان و لب کویر بزرگ  
شهر «نیه» یا «نیه» واقع است که جغرافی‌نویسان قدیم عرب آنرا از شهرهای  
سیستان شمرده‌اند<sup>۵</sup>. «نیه» در دشت مرتفع بایری واقع است که دور آنرا  
تپه فرا گرفته است<sup>۶</sup>.

«نیه»: تاریخ بی‌هق می‌نویسد: «نی» به زبان پهلوی بنا بود و «نیشابور»  
یعنی بنای شاهپور. اما در لغت «نیه» و «نیه» به معنای شهر است که عربان  
مدینه و بلد خوانندش، همچون «نیشابور» که «نیه شاپور» است و «نهایند»  
که شهر آوند است، چه در آن جا ظروف و اوانی بسیار می‌ساختند<sup>۷</sup>.

علامه دهخدا در لغت‌نامه می‌گوید: مثل این است که این کلمه معنی مخصوص دارد در «نهایند» یا «نیشابور» یا «نهروان» که صاحب برهان می‌گوید به معنای شهر است.<sup>۸</sup> ولی ظاهراً عام‌تر از شهر باشد. مثلاً جا، یا زمین و امثال آن.

شاید نظر علامه در این مورد قابل توجیه‌تر باشد، چه همان گونه که در فرهنگها «نه» و «نیه» به معنای شهر آمده است در برابر آن «ده» و «دیه» به معنای روستا به هر دو صورت به کار رفته است. و در اینجا می‌بایست «نیه» را در برابر «دیه» دانست چنان که «نیه» را در برابر «دیه». چه در منطقه وسیع نهبندان آبادیها و روستاهای بسیاری است، آن چنان که فرهنگ آبادیهای کشور ضبط کرده، این دهستان از ۱۰۸ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است و مجموع نفوس آن در حدود ۱۱۶۰۸ تن می‌باشد، و تنها جایی که نسبت به آن قراء کوچک یعنی «دیه» حالت شهر یعنی «نیه» را داشته همان نهبندان کنونی است که بر طبق آمار سال ۱۳۵۵ به تنهایی ۲۷۱۷ تن سکنه داشته، و از تمام آبادیهای دیگر وسیعتر و از امکانات بیشتری برخوردار بوده است<sup>۹</sup>، که نکته جالب توجه در این جا تقلیل آبادیها و جمعیت نسبت به سالهای قبل می‌باشد.<sup>۱۰</sup>

و اما «نهبندان»: نهبندان در لهجه عامه مردم و در محاوره که جنبه صمیمانه و خودمانی دارد هنوز همان «نیه» گفته می‌شود، و بیشتر در مواقع رسمی به صورت «نهبندان» به کار برده می‌شود.

در تاریخ همچنان که گذشت از آن به سه صورت «نه» «نیه» و «نهبندان» یاد شده است. در اطلس نقشه‌های تاریخی ایران\* که شامل نقشه‌هایی است که از سده پنجم قبل از میلاد تا قرون اخیر را شامل می‌شود، به نقشه‌ای از ایران بر می‌خوریم<sup>۱۲</sup>، که مسیر چند جهانگرد را نشان می‌دهد، از مارکوپولو که در سال ۱۲۷۲ میلادی سفر کرده تا توماس هربرت\*\* که در سالهای ۲۹-۱۶۲۸ (۱۰۰۸ هجری شمسی) یعنی حدود ۳۶۰ سال پیش، از خاک ایران

\* Atlas of ancient and historical maps of Iran.

\*\* Thomas Herbert

گذشته است. در این نقشه فقط به نام «نیه» «NEH» برمی خوریم، نقشه‌ای که بر روی آن بعد از قاین «Dun» هیچ آبادی در تمامی دشت لوت جز هامون «Hamun» دیده نمی‌شود. حتی نامی از بزرگترین جزایر نیست و زابل هم به نام هامون شناخته می‌شود.

در گذشته بیشتر تواریخ از این سرزمین به همان نام «نیه» و «نیه» یاد کرده‌اند و شاید از قرن هفتم به بعد «نهندان» گفته شده است<sup>۱۳</sup>، احتمالاً این امر از زمانی متداول شده که قریه «بندان» در ۷۵ کیلومتری جنوب شرقی «نیه» به صورت زندان و بندان حکام سیستان درآمده است و این دو نام با هم و در کنار هم به کار رفته‌اند. در ذیل تاریخ سیستان مرحوم ملک الشعراء بهار تصریح دارند که «بندان» قصبه‌ای است نزدیک «نیه» در جهت شمالی سیستان و امروز هم معروف است و «نیه و بندان» با هم تلفظ می‌شوند<sup>۱۴</sup>.

«بندان» آبادی بد آب و هوایی است با ۲۸۰ تن سکنه<sup>۱۵</sup>، که تبعیدگاه و زندان و جایگاه بندشدگان حکام سیستان به حساب می‌آمده و به احتمال زیاد نام خود را هم از آن گرفته است. در تاریخ سیستان آمده است که: ... و چهل روز در بندان کردن (زندانی نمودن) و شیخون آوردن از درون شهر ... و در میان آمدن ملک «نیه» و بیعت کردن و بیرون شدن ملک معظم نصیرالحق والدین در این سال (۶۶۱) بوده است<sup>۱۶</sup>.

ظاهراً آوازه این تبعیدگاه به همه جا رسیده بوده است و زمانی که از «نیه» سخن به میان می‌آمده «نیه» بندان معروف خوبی برای آن بوده است. و باز در جایی دیگر ذیل تاریخ سیستان می‌بینیم که: «نیه» از شهرکهای سیستان و بر سرحد قهستان واقع بوده و امروز هم قصبه‌ای است و «نیه» و «بندان» در عرض یکدیگر و نزدیک به هم اند<sup>۱۷</sup>.

به حال «نیه» با پیشینه‌ای که خارا کسی به وجود آن در زمان اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ قبل از میلاد) اشاره می‌کند، حدوداً ۲۴ قرن سابقه تاریخی دارد، و به اعتبار دیگر قدمت آن به قدمت تاریخ ایران و تاریخ مشرق زمین می‌رسد<sup>۱۸</sup>.

از آن جایی که این سرزمین ناحیه‌ای است کویری و فاصله آن تا

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۲۹

شهرهای مجاور تقریباً به ۳۰۰ کیلومتر می‌رسد، سرزمینی نسبتاً خشک و کم‌آب به حساب می‌آید که آب اغلب قناتهای آن کمی شور و مانع رشد غلات و سایر نباتات می‌شود و به این جهت محصول آن از سایر نقاط قاینات کمتر است.

به قول سایکس ناحیه مزبور «قاینات» مشتمل بر اراضی پست و بلند و مرتفع و حاصلخیزی است که میان دشت لوت و دشت ناامیدی واقع شده است؛ از طرف جنوب نیز اراضی بایر و لم‌یزرع، این قطعه را از خاک سیستان جدا می‌کند. چنان‌که از «نِه» تا «نرماشیر» فقط یک قریه میان راه احداث گردیده است و به این ترتیب معلوم می‌شود که طبیعت بر سیستان و قاین زیاده از حد ستم نموده است.<sup>۱۹</sup>

این ستم بیش از حد مانع عنایت امرا و حکام به این سرزمین شده، چون لقمه چندان چربی به حساب نمی‌آمده است. وبالطبع از دید صاحبان قلم هم تا حدودی مخفی مانده.

### جغرافیای تاریخی نهبندان پیش از اسلام:

«نِه» شهری بوده بر کناره کویر لوت، بر گستره افقهای شرق؛ لوتی که پهنه‌ای بس عمیق و دلکش دارد، و پراز رازاست و زیبایی.

«نِه» را در عرف عام از عهد دقیانوسش<sup>۲۰</sup> می‌خوانند و می‌دانند که این باز خود گویای قدمت این سرزمین کهن است.

برای دست‌یافتن به پیشینه هر سرزمینی می‌بایست دست به دامان پیر کهن «تاریخ» زد و از او خاطراتش را باز جست تا حقایق روشن گردد.

«نِه» هزاران سال است در گوشه‌ای از کویر سوزان به زندگی خویش ادامه می‌دهد.

تاریخ شرق که از حیث زمان اگر بیش از تاریخ بشر نباشد کمتر از آن نیست، و منابع این قسمت مهم از تاریخ محدود می‌شود به مندرجات «تورات» و کتابهایی که از مورخین و نویسندگان عهد قدیم باقی مانده و نتیجتاً موادی که برای روشن‌شدن تاریخ لازم است بسیار اندک و اطلاعات بس محدود

می باشد.

پس می بایست دست به دامان خود کویر شد، تا دیرینه اش را از او باز جست، با بیل و کلنگ، شاید سنگ نبشته ای، لوحه ای، سفالی، ظرفی گلین و هر گونه اثری که پرده از روی چهره تاریک تاریخ برگیرد، مددی باشد بر این پیوند خوردن با دیرینه ها.

### آثاری از دورانهای ماقبل تاریخ :

آثار و اشیای یافته شده در کویر لوت و شهداد شامل سفالهای گوناگون و ظروف فلزی و سنگی متنوعی است که از جهت ساخت و نقش و رنگ با سفالهای سایر مناطق ماقبل تاریخ همجواری همچون بلوچستان، سیستان، کرمان و نواحی دوردستی مانند دره سند، فارس، سیلک، و شوش وجه تشابه زیادی دارند و اکثر این آثار حکایت از تمدنی دارند که در نیمه اول هزاره سوم قبل از میلاد در این سرزمین دور افتاده وجود داشته است.<sup>۲۱</sup>

### مردمان ماقبل تاریخ اطراف دشت لوت :

در حال حاضر از زندگی مردم ماقبل تاریخ در اطراف دشت لوت تا هزاره اول پیش از میلاد اطلاعات بسیار ناچیزی در دست است و درباره اوضاع نواحی شرق ایران در دوران هخامنشیان هم منابع و مآخذ زیادی در دست نیست. پاره ای از تاریخ مردم شرق آمیخته با تاریخ داستانی ایران است، که در شاهنامه فردوسی منعکس است و البته اطلاع چندان قابل توجهی از آن بر نمی آید.

تاریخ ایران طبق روایات داستانی به اسکندر مقدونی می رسد و برخی پیدایش اسکندر و فتوحات او را حد نهایی تاریخ شرق قدیم تصور می کنند، و پس از آن سلسله ساسانی در دنبال تاریخ داستانی رخ می نماید، و از زمان اسکندر تا اردشیر ساسانی هم که ظاهراً بانی شهر «نِه» بوده است، تاریخ، چهره چندان روشنی ندارد، و البته تاریخ به آبادانی «نِه» در دوران اسکندر هم گواهی می دهد.<sup>۲۲</sup>

### سندیان «استندیان» نهبندان :

اقوامی هستند درحوزه نهبندان کنونی که احتمالاً پیوند قومی‌شان به‌ماقبل تاریخ می‌رسد. بنا بر نوشته وندیداد، کشور ایران از شمال محدود به جیحون و از جنوب رود سند و در مشرق به ترکستان و چین و مغرب آذربادگان و عراق بوده است. بعید به نظر نمی‌رسد که در زمان تصنیف وندیداد<sup>۲۳</sup> این سرزمین جزو مناطق آریایی نبوده و قلمرو سلطه اقوام سامی عرب و افریقایی و هندی شرق بوده باشند، چه آثار گسترش تمدن هند در جنوب شرقی ایران تا کرمان فراوان است و بررسی سفالهای مکشوفه در ناحیه شهداد (در فاصله تقریبی ۳۰۰ کیلومتری غرب نهبندان) نفوذ تمدن موهنجودارو<sup>۲۴</sup> را می‌رساند و هنوز طوایفی از دراویدهای هند (احتمالاً از اعقاب دراویدیان پیش از تاریخ هستند)<sup>۲۵</sup> که براهوئی باشند در بین بلوچها دیده می‌شوند.

در ناحیه نهبندان کوهستانی به نام سند «استند» وجود دارد و اقوامی به همین نام در آن جا زندگی می‌کنند که نمونه‌ای از این طایفه در مشرق ده سلم در کوه چاهروئی دیده می‌شوند که چادر نشین و گله‌دارند، اما بلوچ نیستند و زبان بلوچی نمی‌دانند و با براهوئی هم هیچ گونه قرابتی ندارند. البته شماره سندیها «استندیها» در حاشیه شرقی دشت لوت کم است<sup>۲۶</sup> و اینها می‌بایست از اعقاب همان دراویدیان هند بوده باشند. چه «سند» صورت فارسی قدیم کلمه «هند» است و اعراب بطور کلی «سند» را به ایالت وسیعی اطلاق می‌کردند که در خاور مکران واقع شده و امروز قسمتی از آن را بلوچستان می‌گویند، و جزء دیگر «سند» کنونی در میان هند، سیستان و کرمان واقع است، و «استندیانی» که در ناحیه نهبندان زیست می‌کنند، بیشتر گله‌داری کرده و ساکن همان کوهستانی هستند که بدین نام شناخته شده و دنباله آن به نواحی مزبور پیوند می‌خورد<sup>۲۷</sup>.

### پیشینه تاریخی نهبندان :

یکی از منابع مستقل کم نظیر راجع به ایران، تقریباً مربوط است

به زمان تولد حضرت مسیح (ع) که به صورت يك سفرنامه تلخیص شده از ایزودورخاراکسی<sup>۲۸</sup> به دست آمده و بیشتر از لحاظ اطلاعات راجع به شرق ایران مورد توجه است.

نوشته خاراکسی از ارتباط میان بین النهرین تا «اکباتان» (همدان) و «راگه» (ری) و خراسان تا افغانستان جنوبی بحث می کند و نیز از یک جاده تجارتنی که از نیشابور به دریای خزر می رفته، و شاید زمانی جزو شبکه بزرگ راههای ارتباطی بین چین، هند و اروپا بوده است.

همچنین از اظهارات ایزودورخاراکسی چنین استنباط می شود که «نیه» (نیه) واقع در حاشیه شرقی لوت در سمت جنوب، شهر مهمی بوده است.<sup>۲۹</sup> وی نیز از شهری به نام «زره» Zirra سخن به میان می آورد. و این همان نامی است که امروز هم در نامگذاری دریاچه بزرگ «گود زره» که آب «شیله» Shilah که از هامون واقع در زابلستان در بعضی سالها به آن می ریزد، دیده می شود. «زره» همان است که لسترنج از آن نام برده و می نویسد «نیه» در فاصله کمی در باختر این دریاچه واقع است.<sup>۳۰</sup>

سایکس می نویسد: «نیه» که ایزودورخاراکسی آنرا «نیه» ضبط کرده بدون تردید از نقاط خیلی قدیمی و پراهمیتی بوده است که در میان جاده مستقیمی واقع شده که از بندرعباس به خراسان امتداد داشته و اولین معموره ای است که از نرماشیر به این طرف در آن زراعت می شود.<sup>۳۱</sup> همچنین راهی از خبیص به نهبندان، هرات، مرو و خوارزم منتهی می گشته است، و قریباً «نیه» یا «نهبندان» در طول این راه شرقی اهمیت بسزایی داشته است، چه «نیه» در زمان ساسانیان شهر بزرگی به نام «نیه» بوده است.<sup>۳۲</sup>

سایکس معتقد است، از نوشته های خاراکسی چنین استنباط می شود که «فراه» و «نیه» در ازمنه قدیم از بلاد معروف به شمار می رفته و مورخ یونانی ای هم که شرح وقایع اسکندر را به رشته تحریر کشیده، آنجا که از مسیر فاتح یونان سخن به میان آورده است، اشاره به راهی دارد که خاراکسی در نوشته های خود از آن یاد کرده که اسکندر از این ناحیه گذشته، و در اطراف مسافرت وی بسیار قلمفرسایی کرده است.<sup>۳۳</sup>

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۲۲

می‌دانیم که اسکندر در ۳۵۶-۳۲۳ قبل از میلاد می‌زیسته و در ۳۳۶-۳۲۳ ق.م. پادشاهی داشته (چه در ۲۰ سالگی به سلطنت رسید) و در ۳۳۴ ق.م. از تنگه هلسپونت Hellespont<sup>۳۴</sup> وارد ایران شد، که پس از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت و از آنجا تا هند تاخت<sup>۳۵</sup>.

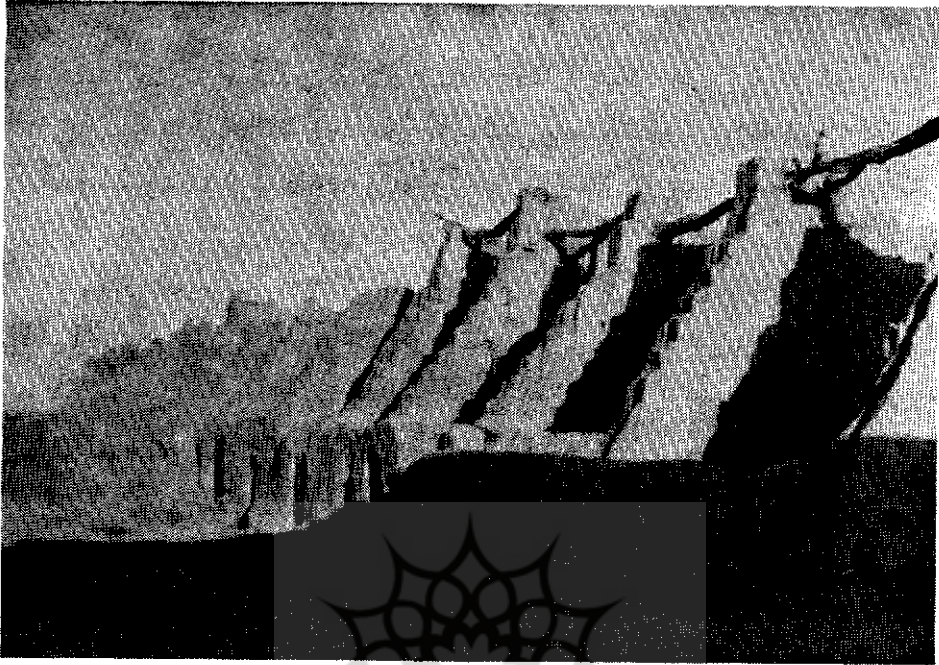
اسکندر در پاییز ۳۳۱ ق.م. در موقع رفتن از «بابل» به «شوش» به سرزمین ایران فعلی قدم گذاشت، و تصمیم گرفت به سمت «پاسارگاد» حرکت کند<sup>۳۶</sup>. اسکندر که به اهمیت ممالک فتح‌شده پی برده بود و تمام گیلان و مازندران را در آن زمان لشکریانش زیر پا گذاشتند، پس از تصرف ایالات جنوب بحر خزر، نیمی از کشور ایران را پشت سر و «بلخ Bactrien» را در جلوی روی خود داشت. پس از عبور از قسمت شمالی پارت اسکندر به سمت بلخ پیشروی کرد، و چون از خط سیر خود به سمت بلخ منحرف شد، به طرف جنوب و «پروفتازیا Prophetasia» (در ساحل شمالی هامون) رهسپار شد تا از آنجا راه خود را به سمت شرق دنبال کند.

عقیده برخی از محققان این است که اسکندر از «سادر اکارتا Sadra karta»<sup>۳۷</sup> در دامنه شمالی البرز مراجعت کرده و از منطقه کوهستان به سمت جنوب پیش رفته و پس از آن از طریق شاهرود به سمت ایالت خراسان امروزی راه خود را ادامه داده است<sup>۳۸</sup>.

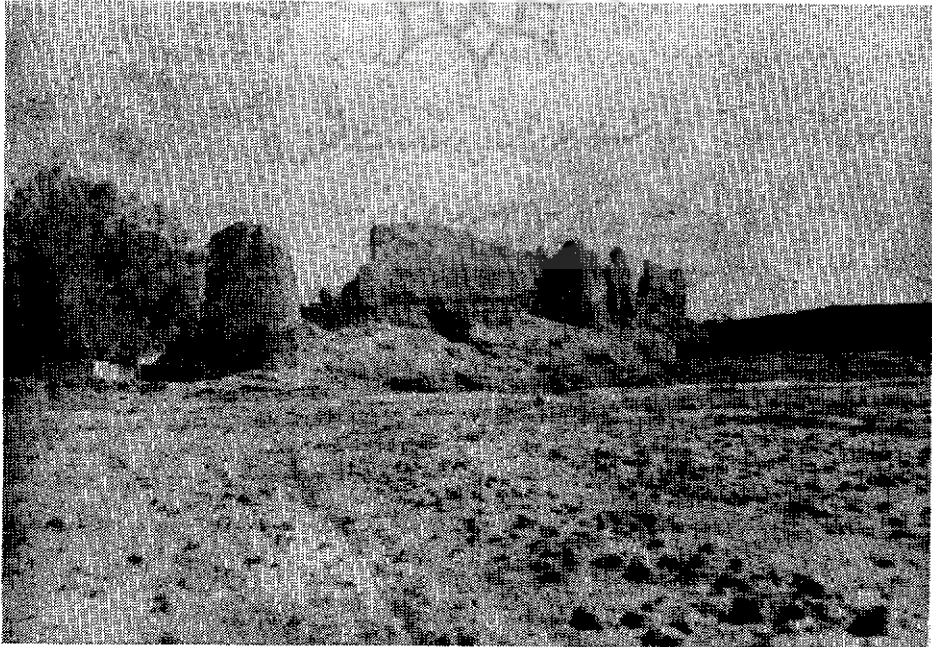
راهی را که بعداً پادشاه مقدونی در پیش گرفت نمی‌توان به طور دقیق تعیین نمود، زیرا هیچ‌یک از سه نقطه‌ای که اسکندر با آن تماس پیدا کرد، یعنی «سوزیا» و «آرتاکوانا Artakovana» و «پروفتازیا» را نمی‌توان تحقیقاً ادعا کرد که در کجا واقع بوده‌اند<sup>۳۹</sup>.

تا رسیدن به «قائن» بدون تردید راه از «شاخن» Schakhin<sup>۴۰</sup> و «درخش» و طبس «مسینا» می‌گذشته است، و پس از آن اسکندر از طریق «دشت ناامیدی» به «زابلستان» رهسپار شده، و در آنجا احتمال دارد از سرزمین «رامرود» به پایتخت آن روز یعنی «آراسپیا Araspia»<sup>۴۱</sup> سر زده باشد، تا از آنجا در خلاف جهت «هیرمند» به سمت شرق رهسپار گردد. غالب محققان بر این عقیده‌اند که اسکندر، اول به سرزمین «هرات» و از آنجا





عکس شماره ۱ - آسیابهای بادی که تعداد آن بر ۵۰ "آس باد" بالغ می شود



عکس شماره ۲ - آثاری از قلعمای که در وسط آبادی قرار دارد

به سمت جنوب رو به «فراه» رهسپار گردیده است. در تابستان ۳۲۵ ق.م. پیشروی اسکندر در کشور «سکاها» (Scythe) و به سوی هند خاتمه یافته بود. تمام اقوامی که در مغرب رود «سند» سکنا داشتند مغلوب شده بودند، ولی هنوز سرزمینهای بسیاری در مرکز و جنوب ایران بود که اسکندر به آن دسترسی نیافته بود، پس تصمیم گرفت با سی تا چهل هزار مرد راه خطرناکی که از «گدروزیا» (Gedrosie)<sup>۴۲</sup> یعنی سرزمین ساحلی و غیرمسکون و کویر بلوچستان عبور می کرد، انتخاب نماید. در دره رود «هلایل»<sup>۴۳</sup> پادشاه مقدونی به «کراتروس» که از راه زابلستان و کویر لوت آمده بود ملحق گردید. ظاهراً اسکندر از مرز ایران در سمت جنوب شرقی از معبر مسطح نزدیک «پیشین»<sup>۴۴</sup> در مقابل رود سرباز عبور کرده بود، و «پورا» Pura<sup>۴۵</sup> در طول راه اولین توقفگاه بزرگ محسوب می شد.

«کراتروس» از قسمت پایین هیرمند عبور کرد. یونانیان پس از طی ۱۷۰ کیلومتر تقریبی از میان صحرا در جنوب کویر لوت سر در آوردند. بیش از یک قرن بعد، از سرکردگان یونانی «آنتیوکوس کبیر» Antiochus که از یک اردو کشی به هندوستان با غنایم بسیار مراجعت می کرد در موقع حرکت از افغانستان از همان راه کویر لوت عبور کرد. بیش از ۲۰۰۰ سال طول کشید تا مغرب زمین توسط هیأت نمایندگی «گلشמיד» اطلاعات دقیقی از این صحرای ایران به دست آورد.<sup>۴۶</sup>

آریان<sup>۴۷</sup> Arrien می گوید: قشون اسکندر از بمپور تا کرمان از جاهایی گذشته که آباد بوده است. سایکس نیز تصریح دارد که «نِه» از نقاط بسیار قدیمی و قابل اهمیت بوده است.<sup>۴۸</sup> و «لسترنج» می نویسد که: «آنچه امروز از خرابه های قلعه و ابنیه دیگر آن جا استنباط می شود این است که شهر مزبور «نِه» در قرون وسطی مکانی پر اهمیت بوده است.<sup>۴۹</sup> لسترنج به گفته اصطخری، ابن حوقل، مقدسی و یاقوت نیز اشاره کرده است و می افزاید: سایکس نیز در کتاب «Persia» صفحه ۵۱۳ خرابه های «نِه» را وصف و شرح کرده است.<sup>۵۰</sup> گابریل می گوید: هیأت خانیکف کمی دورتر از «نِه» به «قلعه شاه»

که نام خرابه‌ای است رسید. شاید این بزرگترین خرابه شرق ایران و احتمالاً محل «نیه» قدیم باشد.<sup>۵۱</sup>

البته نام این قلعه، «قلعه شاه دژ» است که در شرق «نیه» قرار گرفته و احتمالاً از قلاع اسماعیلیه است و محلی مناسب برای ایجاد شهر به نظر نمی‌رسد، و آثاری از یک شهر قدیمی در غرب «نیه» کنونی وجود دارد که از آن با نام «شهر کهنه» یاد می‌شود، و چون در دشت وسیعی قرار گرفته، و احتمال دارد محل «نیه» قدیم در این جا بوده باشد نه در جهت «قلعه شاه دژ» با توجه به آنچه گذشت چنین به نظر می‌رسد از زمانی که مشرق زمین و ایران تاریخ دارد، یعنی پیدایش اسکندر<sup>۵۲</sup> نام «نیه» در تواریخ آمده، و پس از آن یعنی زمان ساسانیان که تاریخ به صورت مدون درآمده از «نیه» روشنتر و واضحتر نام و نشان به دست داده است.

حمدالله مستوفی در تذهة القلوب «نیه» را از اقلیم سیّم<sup>۵۳</sup> برمی‌شمارد که آن را اردشیر بابکان ساخته است<sup>۵۴</sup>، وی مؤسس سلسله ساسانیان بود که از ۲۲۶ تا ۲۶۱ بعد از میلاد مسیح پادشاهی کرد.

حمدالله مستوفی می‌گوید: «چون اردشیر درمفازد<sup>۵۵</sup> شهر «نیه» ساخت، شاپور بن اردشیر حاکم خراسان بود، از پدر آن شهر را درخواست کرد و او مضایقه نمود، شاپور را غیرت آمد و آنجا [نشابور] تجدید عمارت کرد و «نیه شاپور» (نیشابور) نام نهاد<sup>۵۶</sup>».

برای آگاهی یافتن از سابقه تاریخی «نیه» که حمدالله مستوفی می‌گوید به دست اردشیر بابکان ساخته شد در کتاب دیگر وی «تاریخ گزیده» به نکاتی نظیر آن برمی‌خوریم، که ذکر آن برای روشن شدن مطلب خالی از فایده نیست.

در این کتاب به شهرهایی که به دست اردشیر بابکان ساخته شده اشاره می‌رود: «پدر اردشیر را ساسان نام بود، از نسل ساسان بن بهمن. اردشیر به جد مادری منسوبست، و این بابک از قبل اردوان، حاکم فارس بود و «شهر بابک» میان فارس و کرمان بدو منسوبست. از آثار او «گواشیر»<sup>۵۷</sup> است که دارالملک کرمان است و در اول «بردشیر» می‌خواندند و «نرم اردشیر»

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۳۷

که در ولایت بم «نرماشیر» می‌خوانند و «بهمشیر» به گیلان که اکنون «کرجیان» می‌خوانند<sup>۵۸</sup>، و «نید» در بیابان سیستان و کرمان<sup>۵۹</sup>.  
این اردشیر بن ساسان، بعد از پدر پادشاهی بدو تعلق گرفت و مدت سی و یک سال در حکم بماند، از آثار او بلاد شاپور فارس و عمارت نیشابور خراسان که طهمورث آغاز کرده بود و پیش از اتمام خراب شده. شاپور آن را بر مثال رقعۀ شطرنج [هشت در هشت قطعه] بساخت، و اکاسر را عادت بوده است که شهرها بر مثال جانوران می‌ساختند، چنان که شوش بر مثال «باز» و شوشتر بر مثال «اسب» و ...

گویند چون اردشیر در بیابان شهر «نیه» بساخت و آن را «نیه اردشیر» نام نهاد، شاپور آن شهر از او بخواست، اردشیر مضایقه کرد و گفت تو نیز یکی بساز. شاپور غیرت کرد و نیشابور بساخت و آن را «نیه شاپور» نام کرد و به مرور ایام «نیشابور» شد و «شادشاپور» قزوین و «چندشاپور»<sup>۶۰</sup> خوزستان، و بهر ولایت روستاهای بسیار بساخت<sup>۶۱</sup>.

### جغرافیای تاریخی نهبندان پس از اسلام:

حدود العالم «نیه» را شهر کی آبادان (از حدود خراسان) با کشت و برز بسیار که پشه اندر وی نشود، معرفی می‌کند<sup>۶۲</sup>.  
ابن حوقل سیاح معروف و جغرافیدان عرب که به قول خودش در ۳۳۱ ه.ق. به عزم مطالعه درباره کشورها و ملتها و نیز به منظور تجارت از بغداد بیرون رفت، در کتاب «صورة الارض» آن جا که از شهرهای سیستان و نواحی دیگر که در اطراف آن قرار دارد و شناختنش را لازم می‌داند، از زرنج، کش، «نیه» قرنین، فره، خواش و ... نام می‌برد<sup>۶۳</sup>. همچنین در جایی که مسافتات مابین آبادیها و شهرها را به اجمال بیان می‌کند، فاصله «نیه» و فراه را يك منزل بزرگ می‌شمارد<sup>۶۴</sup>.

### «نیه» یکی از مراکز قدرت:

با مراجعه به تاریخ می‌توان به زوایای تاریک و ناشناخته سرزمینهایی که

چهره‌شان در زیر گرد و غبار ایام محو و پنهان مانده است تا حدودی دست یافت، از جمله چهره «نیه» به صورت یکی از بلاد با اهمیت در بین همسایگان مجاورش یعنی کرمان و سیستان که نزدیکترین معموره‌ها نسبت به آن به حساب می‌آمده‌اند از تلالؤ نسبتاً چشمگیری برخوردار بوده است و مورد نظر حکام و والیان این سرزمینها و تیول آنان محسوب می‌شده است.

از زمانی که تاریخ به صورت مدون درآمده، و وقایع را به طریق عینی ضبط کرده‌است، از «نیه» به عنوان یکی از مراکز قدرت نام برده می‌شود که «علمای دانشمند و فضیلاى ارجمند از آن برخاسته و مقرر امرایی بزرگ بوده که از آنان به «ملوک نیه» تعبیر می‌شده است»<sup>۶۵</sup>.

ملوک «نیه»: تاریخ سیستان که در موارد زیادی از «نیه» نام برده است، اشاره به فرمان امارت گرفتن برای «نیه» از هلاکوی مغول دارد و می‌گوید: «ملك معظم نصیر الحق والدین خلدالله ملکه چون فرمان و پایزه\* و چتر و علم و شمشیر و قبا و خاص مرصع، و نوازش بسیار و منشور دادن جهت امارت دادن سیستان و «نیه» و فراد و قلعه کاه و بست و تکناباد و تمام نواحی ... (به دست آورد) در سال «۶۸۳» بود»<sup>۶۶</sup>.

در اواخر قرن هفتم هجری تا برقراری امرای آل مظفر در کرمان این ایالت دچار هرج و مرج می‌گردد. ارتباط کرمان با سیستان و آگاهی ملوک سیستان از اوضاع معشوش کرمان موجب دست‌اندازی سیستانیها به کرمان می‌شود.

بزرگترین شهر ایالت سیستان در مجاورت دشت لوت «نیه» بود. شهر «نیه» که همان «نیه» کنونی باشد، برای جلگه سیستان اهمیتی تاریخی همچون موقعیت خبیص (شهداد) را برای کرمان داشت. راه قدیمی و تاریخی خبیص (شهداد) به ده سلم همچنان که گذشت از طریق «نیه» کرمان را به هرات پیوند می‌داد. این راه بیابانی و لوت‌مورد استفاده کاروانهای زیادی بود و با توجه به مشکلات و دشواریهای آن، بخش عمده بازرگانی کرمان با سیستان از این طریق انجام می‌شد و همچنین «نیه»

\* پایزه و پایزه به معنی دستخط و منشور پادشاهی است.

از ولایات (در بند سیستان) برای ارتباط با خراسان به‌شمار می‌آمد و در لشکر کشیهای ملوک سیستان به قهستان شهر «نیه» پایگاه اصلی محسوب می‌شد، چنانچه در سال ۶۶۸ که امیر ترشیز با لشکر مغول به «نیه» آمد و آن‌جا را خراب کرد، ملک نصیرالدین که در آن‌زمان امیر سیستان بود، پسر خود شاه شمس‌الدین علی را به «نیه» فرستاد تا آن‌جا را تعمیر کند. سیستان در دوره حکومت ملک نصیرالدین قدرت و اعتبار داشت و ایالت قهستان از قاین تا ترشیز تابع سیستان بود و امرای کرمان در موارد گرفتاری و نزاع در سیستان پناه می‌جستند. فرزند مهتر نصیرالدین که رکن‌الدین محمود بود، بواسطه ناسازگاری با پدر به‌خشم از سیستان رفت و مدتی در اطراف سیستان به تصرف قلاع و شهرها و تهیه سپاه پرداخت، شهر «نیه» در آن‌زمان توسط مغولان خراب شده بود. رکن‌الدین ویرانه‌ها را بساخت و قلعه بنا کرد و قنات‌ها را تعمیر نمود و احداث باغات را آغاز کرد، زیرا قبل از وی در «نیه» باغ نبود.<sup>۶۷</sup>

در طبقات ناصری نیز اشاره به این نکته دارد که قبل از این تاریخ یعنی در ۶۲۲ قمری «نیه» در بند کرمان بوده است ... «ملک تاج‌الدین نیالتگین از خاندان ملوک خوارزمشاه بود از بنو اعمام سلاطین خوارزمشاه [که سرانجام] به موافقت خدمت سلطان جلال‌الدین در بلاد کرمان رفت ... پسر ناصرالدین عثمان که او را شاه گفتندی از ملک کرمان که براق حاجب خطائی گفتندی مدد خواست، ملک تاج‌الدین نیالتگین در شهر سنه اثنی و عشرين و ستمائه (۶۲۲) بطرف «نیه» فرستاد، چون آن‌جا رسید، شاه عثمان را مدد کرد و خود بنشست و ولایت «نیه» را در تصرف آورد.<sup>۶۸</sup>

تردید نیست که در این‌زمان یعنی ۶۲۲ قمری «نیه» یکی از مراکز قدرت بوده و حداقل والی یا نایب‌الحکومه‌ای داشته‌است که گاه زیر لوای خوارزمشاهیان کرمان بوده‌اند و زمانی به نیابت حکام سیستان و سرانجام امرای قایمات زمام امور این ناحیه را به‌دست داشته‌اند.

قبل از آنکه نصیرالدین حاکم سیستان و «نیه» و فراه ... شود، «نیه» تحت لوای خوارزمشاهیان کرمان بوده، چه تاریخ سیستان هم این نکته را

تصریح می کند که: «رفتن ملك نیالتگین به جانب «نِه» و آمدن لشکر ملاحده به مصاف وی و هزیمت کردن ایشان هم در این سال (۶۲۲) بوده است».<sup>۶۹</sup> و باز در طبقات ناصری می بینیم که: «چون لشکر کفار از سیستان بعد از خرابی باز گشت ملك شهاب الدین به گوشه ای مانده خروج کرد و سیستان را بگرفت، اما چون خراب بود و خلق نمانده، پس طراوتی و قوتی نیافت، جماعت خارجیان قوت و جمعیت کردند، شاه عثمان پسر ناصر الدین عثمان حرب را از شهر «نیه» استدعا کردند و او لشکر خوارزمشاهی را از ملك کرمان که براق حاجب گفتندی به مدد طلبید».<sup>۷۰</sup>

این مطلب گویای آن است که در این تاریخ «نِه» دارای پادگان، لشکر و نظامات سربازی و سپاهیگری بوده است. قبل از این تاریخ یعنی در اوایل قرن دوم هجری «نِه» از نیروی نظامی کارگشته ای برخوردار بوده است که به خوبی راههای جنگ را می شناخته و در برابر دشمن ایستادگی می کرده است، چنان که وقتی سلیمان بن کثیر خزاعی و همراهانش در (۱۱۱ق.) در خراسان به دعوت بنی هاشم لبیک گفتند و بر اوضاع آن جا مسلط شدند، جعفر بن حنظلّه بهرانی والی خراسان شد و او برای سیستان یزید بن غریف همدانی را به عنوان والی روانه کرد، این مرد شخصی فاسق بود و بنا بر این ۱۵۰۰ تن مرد مسلح کمر قتل وی را بسته به سزای اعمالش رسانیدند. خبر قتل وی وقتی به خالد بن عبدالله رسید، افسح بن عبدالله کلبی را روانه حکومت سیستان کرد و او در زمستان رهسپار «نِه» شد و مردم را به جنگ فراخواند. پس پیرمردی از اهل شهر «نِه» به نام عبدالرحمن بن عامر نزد وی آمد و گفت: ای امیر اکنون وقت جنگ نیست، گفت من به وقت جنگ از تو داناترم، و سرانجام حرف نشنوی افسح او و تمامی همراهانش را به کشتن داد.<sup>۷۱</sup>

برخی از منابع مثل انجمن آرا و فرهنگ آندراج «نِه» را از ولایات سیستان بر شمرده اند.

آنچه تا بدین جا از تاریخ برمی آید آن است که احتمالاً از قرون اولیه اسلامی تا اواخر قرن دهم هجری نهبندان، به صورت یک مرکز ایالتی و

دارای برج و بارو و قلعه و سپاه بوده که والیانی که از آنان به «ملوک‌نه» تعبیر شده حکومت می‌کرده‌اند، و ظاهراً از این زمان به بعد به طوری که سایکس در سفرنامه خود می‌گوید نهبندان زیر نظر امرای قایم‌ن اداره می‌شده است و در آنجا نایب‌الحکومه‌ای از سوی آنان مأمور رتق و فتق امور دیوانی بوده که تا اواسط دوران پهلوی این امر مداومت پیدا کرده است.

سایکس می‌گوید: «خانواده امیر قاین اگرچه نسب‌نامه درستی ندارند، ولی خود را از اعیان عربهای خزاعی یا خزیمه می‌دانند که رئیس آنها ظاهراً ظاهر ذوالیمینین و سائل جلوس مأمون را برمسند خلافت فراهم نموده است. پدران امیر ظاهراً از حدود بحرین به این نواحی مهاجرت نموده و بتدریج زمام امور قاین و «نهبندان» را به دست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده‌اند»<sup>۷۲</sup>. که تا همین سالهای اخیر از سوی امرای قاین به سیستان هم مانند نهبندان نایب‌الحکومه یا حاکمی روانه می‌شده است. خاندان خزیمه همچنان که سایکس اشاره می‌کند خود را از اعراب خزاعی می‌دانند. قضیه از این قرار است که در ۱۵۱ ه.ق. در ایام خلافت منصور عباسی مردی به نام «استادسیس» در حدود خراسان و هرات و قهستان به دستگیری «حریش سیستانی» بر اعراب خروج می‌کند و خراسان را به تصرف درمی‌آورد. وقتی منصور آگاهی می‌یابد «حسام بن خزیمه» را که مردی رشید و از امرای عرب است برای دفع غائله خراسان روانه می‌کند؛ وی توانست در این حدود طایفه‌ای را مستقر کند که زمانی در آنجا حکومت داشتند و بعدها از آنان در تاریخ نام و نشانی دیده نمی‌شود «جز آل‌طاهر» و آنان در اطراف طبرس و قاین و نقاط دیگر قهستان به سر می‌بردند تا زمانی که صفویه در ایران به قدرت می‌رسد. شاهان صفوی که علاقه فراوانی به مذهب تشیع داشتند برای خاندان خزیمه که خویشان را از شجره اعراب می‌دانستند، عزت و احترام فراوانی قائل شدند و افرادی از آنان به مناصب عالی دست یافتند. ستاره اقبال آنان تا دوران نادرشاه افشار همچنان درخشان بود. امیر اسماعیل خان خزیمه در اواخر دولت صفوی بر حسب دعوت نادر از دارالمرز مازندران به اردوی او پیوست و در اغلب جنگهای نادر حضور داشت، بعد از



او پسرش امیر علم‌خان نیز ملترزم رکاب نادر بوده و پس از قتل نادر داعیه سلطنت در سر می‌پرورانیده است، ولی این سودایی خام بیش نبود، تا این که خود وی نیز به سرنوشت نادر دچار شد و برادرش امیر معصوم‌خان که مدتی در هرات بود، ادامه‌دهنده راه وی شد و همچنان در رؤیای سلطنت ناکام بماند، و این امیر علی‌خان پسر امیر علم‌خان است که پس از قتل پدر می‌تواند بر اریکه حکومت قاین تکیه زند و در جنگهایی که بین لطفعلیخان زند و آغامحمدخان قاجار در می‌گیرد با لطفعلیخان همراهی می‌کند. پس از امیر علی‌خان پسر وی امیر علم‌خان دوم به حکومت قاینات می‌رسد و به دنبال او پسرش امیر اسدالله‌خان حسام‌الدوله در زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه، تا این که نوبت به امیر محمداسماعیل‌خان شوکت‌الملک می‌رسد و تا سال ۱۳۲۰ قمری در این مقام باقی می‌ماند. امیر محمداسماعیل‌خان پسر امیر علم‌خان دوم یعنی «حشمت‌الملک» است که همسر «حشمت‌الملک» نوابه خفی دختر «میرزا محمدخان نهی» است که شاعره‌ای توانا بود.

امیر محمد ابراهیم‌خان، پسر دیگر امیر علم‌خان دوم، یعنی «فرزند نوابه خفی» (پدر اسدالله علم) است که در زمان مظفرالدین‌شاه و در سال ۱۳۲۲ قمری بعد از فوت برادرش امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملک حکومت قاینات را با لقب «شوکت‌الملک» به دست آورد و با فرمان حکومت قاینات از تهران رهسپار این دیار شد و پس از استقرار سلطنت پهلوی به تهران آمد و وزارت پست و تلگراف بدو تفویض شد، که پس از خلع رضاخان هنوز چند ماهی در مسند وزارت بود.

از سوی این امرا در «نهپندان» نایب‌الحکومه‌ای که از آنان با نام «خوانین نه» نام برده می‌شود حکومت داشته‌اند، که خود این امرا همچنان که گذشت با خوانین قرابت نسبی داشته‌اند.

نایبان حکومت در «نهپندان» تا اواخر حکومت شوکت‌الملک در قاینات، از خاندان «میرزا شهاب نهی» بودند که شاعری نکته‌پرداز و عارفی فاضل بود که در زمان امیر علم‌خان حشمت‌الملک که همسرش «نهی» بوده منشی و مستوفی بود و در فنون ادبی و علوم ریاضی حوزه تدریس داشته است.<sup>۳۳</sup>

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۴۳

نهبندان که در جلگه‌ای نسبتاً تنگ و گسترده واقع شده، دارای قنات‌های پرآبی است که قدمت برخی از آنها به هزار سال می‌رسد و در گفتاری دیگر بدان خواهیم پرداخت.

ان شاء الله

### کتابنامه و یادداشتها

- ۱- مرصداطلاع / اسفزار در قدیم از شهرهای سیستان و خراسان بوده و امروزه از توابع هرات است و آنجا را سبزوار گویند (معین) این ولایت در جنوب هرات سر راه زرنج است. (لسترنج، جغرافیای تاریخی ... ص، ۴۳۸).
  - ۲- مفخم پایان، لطف‌الله / فرهنگ آبادیهای ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹، ص، ۴۸.
  - ۳- هدین، سوین / کویرهای ایران، ترجمه پرویز رجبی، تهران، توکا، ۱۳۵۵، ص، ۵۲۲.
  - ۴- زره، نام ولایتی است از سیستان (برهان قاطع).
  - ۵- لسترنج، گای / جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص، ۳۶۴.
  - ۶- فیلد، هنری / مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریاد. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۳، ص، ۲۹۱.
  - ۷- فرهنگ جهانگیری / ویراسته دکتر رحیم عفیفی. مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
- لازم به یادآوری است که در پارهای از نام‌آبادیها و اسماء‌امکنه «وند» بصورت پیشوند یا پسوند بکار رفته، مثل همان «نھاوند» یا «دماوند» «ونداده» که دهی است از دهستان مرکزی بخش میمه کاشان ... یا «وند و شاور» که بقول حدودالعالم شهری است به خوزستان، آبادان و بانعمت بسیار که گور یعقوب لیث در آنجاست (حدودالعالم / ص ۱۳۹).

- ۸- برهان قاطع / تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲.
- ۹- فرهنگ آبادیهای کشور (جلد ۲۱) استان خراسان، براساس سرشماری آبان ۱۳۵۵. تهران، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۱.
- ۱۰- همان مأخذ.
- ۱۱- فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۹، صفحه ۴۲۹، آمار جمعیت این ناحیه را در سال ۱۳۲۹، ۱۹۰۰۰ تن و سکنه نهبندان را ۳۰۹۷ تن و تعداد آبادیها را ۱۱۳ پارچه ذکر می کند، که یکی از علل تقلیل آبادیها و جمعیت آنها خشکیدن قنوات در اثر حفر چاههای عمیق و کوچ روستائیان به شهر می باشد. جالبتر آنستکه هذین درسفرنامه اش جمعیت نهبندان را در سال ۱۸۸۶ میلادی (حدود ۱۰۰ سال پیش) پنج هزار نفر ذکر می کند.
- ۱۲- Atlas of Ancient and historical maps of Iran. تهران، سحاب، ۱۳۵۵، ص ۱۶۲.
- ۱۳- تا قبل از این تاریخ «قرن هفتم» بنده شخصا به نام «نهبندان» برخورد نداشته ام.
- ۱۴- تاریخ سیستان / مؤلف آن شناخته شده نیست و در حدود ۴۴۵ تا ۷۲۵ ق. تألیف شده، به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران، ۱۳۱۴، ص ۳۱۱.
- ۱۵- فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۹.
- ۱۶- تاریخ سیستان، ص ۴۰۱.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۶۱ (پاورقی).
- ۱۸ و ۱۹- سایکس، پرسی / سفرنامه سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری. تهران، لوحه (با تجدیدنظر و حواشی) ص ۴۰۰.
- ۲۰- دقیانوس، محرف دقیوس و آن نیز معرب دسیوس است. امپراتور روم در قرن سوم میلادی، که گویند چون سلطانی جابر و بت پرست بود اصحاب کهف از خوف او فرار نموده به غار پناه بردند. اما عهد دقیانوس در عرف عام کنایه از گذشته بسیار دور و زمانهای دیرینه باستان است.
- ۲۱- مستوفی، احمد / شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۲.
- ۲۲- سایکس / سفرنامه سایکس، ص ۳۷.
- ۲۳- وندیداد بخشی از کتاب اوستای فعلی یعنی کتاب مذهبی ایرانیان و زرتشتیان است، و زمان زرتشت را در منابع زرتشتی قرن ۷ و ۶ پیش از میلاد ذکر

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۴۵

می‌کنند. برخی از پارسیان زمان زرتشت را به ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسانند.  
۲۴- موهنجو دارو Mohenjo-daro یکی از مراکز مهم باستانی نزدیک رود سند است که آثار باز یافته در آنجا حاکی از وجود تمدنی بسیار درخشان و قدیمی در این ناحیه می‌باشد. فرهنگ و تمدن موجود در این ناحیه شباهت بسیار به تمدن سومری دارد، و از لحاظ قدمت نیز همزمان با آن است (هزاره سوم پیش از میلاد).

۲۵- دراویدیان، نام گروهی مستقل از زبانها که بیشتر در جنوب هندوستان و سیلان شایع است. لهجه براهوئی بلوچستان و افغانستان از این دسته زبانها است، و دراویدیان نام پرجمعیت‌ترین نژادهای ساکن هند پیش از ورود مهاجمین آریائی است، که احتمالاً از اقوام دراویدیان پیش از تاریخ هستند. نژادشناسان دراویدیان را به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم کرده‌اند. دسته اول شکارچی یا روستائی و دسته دوم پنج قبیله نیمه تمدن هستند.

۲۶ و ۲۷- مستوفی، احمد/شهادت و جغرافیای تاریخی ... ص ۳۷.

۲۸- ایزودور خاراکسی یونانی و از اهل خاراکس بود (خاراکس را اکثراً محلی

در خوزستان می‌دانند، ولی برخی عقیده دارند که در ری یا حوالی آن بوده) ظن قوی این است که مؤلف مزبور در قرن اول میلادی می‌زیسته است و معاصر آگوستوس قیصر بوده (امپراتور روم که نخست بانام اکتاو و سپس اکتاویانوس نامیده شد. پسر برادرزاده ژول سزار و جانشین او متولد ۶۳ ق.م) «تاریخ ایران باستان»، تألیف حسن پیرنیا، ج ۱، ص: ۹۳». در کتاب تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، اثر آلفونس گابریل صفحه ۳۶ بصورت ایزیدور Ysidorus اهل «شاراکس» Charax ترجمه شده است.

۲۹- گابریل، آلفونس/تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، ترجمه فتح‌علی

خواجه نوری. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸، ص ۳۶.

۳۰- به یادداشت شماره ۵ مراجعه فرمائید.

۳۱- سایکس/سفرنامه سایکس، ص ۴۰۰.

۳۲- مستوفی، احمد/شهادت و جغرافیای تاریخی ... ص ۷۱.

۳۳- سایکس/سفرنامه سایکس، ص ۳۶۹.

۳۴- هلسپونت Hellespont همان تنگه داردانل است به طول حدود ۶۲

کیلومتر و عرض از ۸ کیلومتر تا ۱۲۵۰ متر که دریای اژه را به دریای مرمره وصل

می‌کند و شبه جزیره گالیپولی (در ترکیه اروپائی) را از ترکیه آسیائی جدا می‌کند. یونانیان قدیم آن را هلسپونتوس می‌خواندند. این تنگه همانند تنگه بسفر چون بر سر راه دریای مدیترانه و دریای سیاه قرار دارند از آغاز تاریخ اهمیت نظامی و تجاری فراوان داشته‌اند. شهر «تروا» بر مدخل غربی هلسپونتوس واقع بود. خشایارشای اول در ۴۸۰ ق.م. و اسکندر مقدونی در ۳۳۴ ق.م. بوسیله پلی از قایق از هلسپونتوس گذشتند.

۳۵- دایرةالمعارف مصاحب/ذیل اسکندر مقدونی.

۳۶- گابریل، آلفونس/تحقیقات جغرافیائی... ص ۲۴.

۳۷- همان مأخذ، ص ۲۷. گابریل می‌گوید: «سادراکارتا» در دامنه شمالی البرز واقع و ما آن را نزدیک شهر «تجن» (ساری) قرار می‌دهیم.

۳۸- گابریل، آلفونس/تحقیقات جغرافیائی... ص ۲۸.

۳۹- و. ویلسن. «سوزیا» و «سوزان» را یکی دانسته که نام یونانی الاصل باستانی ناحیه‌ای است که کمابیش مطابق ناحیه خوزستان می‌باشد و این ناحیه مرکز دولت عیلام بوده. ولی گابریل معتقد است که به حقیقت نزدیکتر آنستکه انسان این محل را نزدیک مشهد یا طوس جستجو کند. اغلب کاشفان «آرتاگوانا» Artakovana را همان شهر اسکندر Alescondria می‌دانند که اسکندر موجد آن بوده و آن را اشتباهاً در هرات یا نزدیکی بلا فصل آن می‌دانند. ولی تمامی مؤلفان قدیم بین «آرتاگوانا» و «اسکندریه» تفاوت قائلند. اچ. دبلیو. بلو H. W. Bellew «آرتاگوانا» را «قائن» امروز فرض می‌کرد. راجع به «پروفتازیا» Prophetasia نظر غالب خبرگان این است که باید آن را در نزدیکی «فراه» جستجو کرد. «پروفتازیا» باخرا به‌های Peschawaran که در ساحل شمالی «هامون» واقع می‌باشد، یکسان فرض می‌شد. (تحقیقات جغرافیائی، گابریل، صفحه ۲۸-۲۹).

۴۰- «شاخ» که در کتاب گابریل «شاخین» ضبط شده، مرکز دهستان شاخانات بخش درمیان، شهرستان بیرجند است و دیگر نام قریه‌ای از خره شاخ در قایانات می‌باشد.

۴۱- آراسپیا Araspia ظاهراً از ریشه اوستایی «آگراسپی» است و به معنای سوارکاران زبده‌ای است که اسبان نیرومند را قادر به زیر مهمیز کشیدن بوده‌اند، همان اقوامی هستند که در جنگهای مشرق زمین به کوروش کمکهای شایان کرده و

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۴۷

مورد التفات او قرار گرفته و لقب «اورگت» یعنی (باری دهنده) از وی گرفته‌اند.  
آریان می‌نویسد این قوم به‌سبب کمکهای فراوانی که به کورش کردند در دربار  
هخامنشیان احترام و اعتبار فراوان یافتند و در ولایت خود به‌نوعی خودمختاری  
دست یازیدند.

دیودوروس مورخ سیسیلی که در ۲۱ ق.م. وفات یافته محل طایفه آراسپی را  
در جنوب درنگیانه نزدیک حدود گدروزیبا (نامی که یونانیان به بلوچستان می‌داده‌اند)  
ذکر کرده است.

۴۲- گدروزیبا Gedrosie یا گدروزیبه در جنوب درنگیانه واقع بوده، زرنگ‌نام  
قدیم سیستان بوده که در زمان فرهاد دوم اشکانی (۱۳۶-۱۲۸ ق.م.) بنا شده است.  
یونانیان این نام را به بلوچستان داده بوده‌اند.

۴۳- «فلویر» تصور کرده رودهای هلیل و بمپور از سمت غرب و شرق به‌خلیج  
عمان داخل می‌شوند (گابریل، ص ۲۹۹) «هاریسون» به این نتیجه رسیده که رود  
هلیل و بمپور در جنوب کاه‌نوج توأم شده و پس از عبور از مانوجان به دریا می‌ریخته  
است (گابریل، ص ۳۶۰ - تحقیقات جغرافیائی ...).

۴۴- پیشین، مرکز دهستان «پیشین» بخش راسک و فیروزآباد شهرستان  
ایران‌شهر، استان سیستان و بلوچستان، ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی راسک دهستان  
پیشین کنار مرز پاکستان واقع است.

۴۵- «پورا» Pura نام یونانی پایتخت گدروزیبا، احتمال داده‌اند که مطابق فهرج  
(ایران‌شهر امروزی) بوده است. ا.ب. سنت جان O. B. Saint John «فهرج» را که  
در منتهی‌الیه «نرماشیر» بجانب زابلستان واقع می‌باشد «پورا»ی یونانیان می‌دانسته  
است.

۴۶- گابریل، آلفونس/تحقیقات جغرافیائی ... صفحات ۲۸-۳۰.

۴۷- Flavius Arrianus مورخ یونانی که تا زمان مارک اورل امپراتور روم  
(۱۶۱-۱۸۰ م.) زنده بوده و تألیفات زیادی در تاریخ و جغرافیا از او باقی مانده است.

۴۸- سایکس/سفرنامه سایکس، ص: ۴۰۰.

۴۹ و ۵۰- لسترنج، گای/جغرافیای تاریخی ... ص: ۳۶۵- لسترنج به صفحات

۴۲۲ اصطخری، ۳۰۰ ابن حوقل، ۲۰۶ مقدسی و ج ۴ ص: ۸۸۱ یاقوت اشاره می‌کند.

۵۱- گابریل، آلفونس/تحقیقات جغرافیائی، ص: ۳۲۶.

- ۵۲- گفته شد که برخی پیدایش اسکندر و فتوحات او را حدنهایی تاریخ مشرق زمین تصور می‌کنند. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص: ۱۸-۲۲، در این زمینه اطلاعات بیشتری به دست می‌دهد .
- ۵۳- به اعتقاد قدما يك ربع از چهار ربع کره ارض مسکون و سه ربع دیگر را آب گرفته و از این ربع که مسکون است از شمال تا خط استوا را بر هفت قسمت تقسیم کرده و هر قسمتی را اقلیم نامند (منتهی الارب) .
- در «غیاث اللغات» ذیل هفت اقلیم، اقلیم سیم را چنین معرفی می‌کند: اماکنی که دو اقلیم سیم باشند عبارتست از: بیت المقدس در شام و فلسطین... تا آنجا می‌رسد به عراق عرب و بابل و کرمان و سجستان و رخج و خاش و خوزستان و بیهق و غزنین و کابل... حکمران و ولایت افغانان و زابلستان و سیستان... (نقل به اختصار) .
- ۵۴- نزهة القلوب، به اهتمام گای لیسترنج، ص: ۱۴۲ .
- ۵۵- مفازة در اینجا به معنای بیابان بی آب و علف است. مولانا گوید:
- مربیابان را مفازة نام شد      نام و ننگی عقلشان را دام شد
- ۵۶- نزهة القلوب، ص: ۱۴۸ - نام دیگر نیشابور «ابوشهر» و «ابرشهر» در آثار بیرونی آمده است. به مقاله آقای عبدالحمید مولوی در مجله یفا سال ۲۶ دیماه ۱۳۵۲ شماره ۱۰، ص: ۶۲۰-۶۲۲ تحت عنوان «چشمه سبز» مراجعه شود .
- ۵۷- «گواشیر» می‌بایست «گواردشیر» باشد که گو و گبو به معنای پهلوان است و اضافه مقلوب شده است . در تاریخ گزیده به شهرهای دیگری هم که بدست اردشیر ساخته شده اشاره رفته، همچون: خورده (فارس) که عضدالدوله دیلم آن را فیروزآباد نام کرد و اهواز و بندر مسترقان به خوزستان و ...
- ۵۸- سفرنامه مازندران رایینو، ص: ۱۹۷ مراجعه کنید .
- ۵۹- مستوفی، حمدالله/ تاریخ گزیده . به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص: ۱۰۴ .
- ۶۰- امروزه جندی شاپور گفته می‌شود .
- ۶۱- تاریخ گزیده ، ص: ۱۰۵ .
- ۶۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب. مؤلف آن شناخته شده نیست و در سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده است. کتابی است درباره جغرافیای عمومی . به کوشش دکتر منوچهر ستوده . تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص: ۱۰۲ .

نهبندان، از کهن‌ترین شهرهای خراسان ۱۴۹

۶۳- ابن حوقل/صورة الارض. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص: ۱۵۱ و ۱۵۹.

۶۴- عیناً همین مطلب در صفحات ۱۹۲ و ۲۰۰ مسالك و ممالك اصطخری آمده است.

۶۵- آیتی، محمدحسین/بهارستان: در تاریخ و تراجم رجال فائانات و قهستان، تهران، ۱۳۲۷، ص: ۲۳.

۶۶- تاریخ سیستان/ص: ۴۰۶.

۶۷- همان مأخذ ص: ۴۱۱-۴۱۵ (به تلخیص) و با استفاده از شهاداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت.

۶۸- منهاج سراج/طبقات ناصری، ص: ۲۸۴-۲۸۵.

۶۹- تاریخ سیستان، ص: ۳۹۵.

۷۰- طبقات ناصری، ص: ۲۸۴.

۷۱- احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)/تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد

ابراهیم آیتی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ج ۲، ص: ۲۸۹.

۷۲- سفرنامه سایکس، ص، ۳۸۹.

۷۳- برای آگاهی بیشتر به بهارستان آیتی صفحات ۱۱۰ تا ۱۴۰ و ۳۰۲ مراجعه

شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی